

به مناسبت شهادت جانباز علیرضا شجاع داوودی از رزمندگان دفاع مقدس

یادگاران که روز به روز کمیاب تر می شوند

علیرضا محمدی
بهانه نوشتن این مطلب خبری است که به تازگی دریافت کردیم؛ علیرضا شجاع داوودی، رزمنده جانبازی که فقط چند ماه پیش گفتگویی با او داشتیم، به خیل دوستان شهیدش پیوسته است. رزمنده‌ای از گروه دستمال سرخ‌ها که چند بار حضوری با هم ملاقات داشتیم و شرح نسبتاً مفصل گفت‌وگویی با عنوان «۱۸ روز تمام جزو آمار شهدا بودم» را اسفند ماه ۹۵ تقدیم حضورتان کردیم. شجاع داوودی از یادگاران جنگ بود. آدم‌هایی که هر چه زمان می‌گذرد، وجودشان کمیاب و کمیاب‌تر می‌شود. شهادت شجاع داوودی بهانه‌ای شد تا یادکردی از چند شهید دیگر داشته باشیم که پیش از شهادتشان با آنها نیز گفت‌وگو کرده بودیم: «سیروس با دپا، سردار حسین همدانی، سردار رضا فرزانه و علیرضا شجاع داوودی».



رزمنده ستاد جنگ‌های نامنظم

چند سال پیش که می‌خواستم وارد حوزه دفاع مقدس شوم، فکر می‌کردم کار من گفت‌وگو با کسانی است که خاطراتی از شهدا دارند، اما خیلی طول نکشد که فهمیدم بعضی وقت‌ها باید با خود شهدا گفت‌وگو کنم اولین نفر از این دست «سیروس با دپا» یکی از رزمندگان ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران بود که در یکی از سال‌های دهه ۸۰ با هم گفت‌وگو کردیم. با دپا بزرگ شده نظام آباد تهران بود. یکی از همان بچه‌های بی‌غل و غش جنوب شهری که هیچ تکلفی را در گفت‌وگو نمی‌شناخت و رک و صریح صحبت می‌کرد.

از سر و وضع آقای سیروس مشخص بود که وضع مالی خوبی ندارد. علاوه بر جانبازی که از ناحیه پا داشت، به نظری می‌رسید از ناحیه اعصاب و روان هم دچار مشکلاتی باشد. معمولاً جانبازان اعصاب و روان نمی‌توانند به خوبی از حقوق خود دفاع کنند و دچار مشکلات مالی هم می‌شوند. با دپا هم انگار چنین مشکلاتی داشت.

گفت‌وگو با آقای سیروس در خصوص اوایل جنگ و سپس حضورش در ستاد جنگ‌های نامنظم بود. یکوبی ندارد. علاوه بر جانبازی که از ناحیه پا داشت، به نظری می‌رسید از ناحیه اعصاب و روان هم دچار مشکلاتی باشد. معمولاً جانبازان اعصاب و روان نمی‌توانند به خوبی از حقوق خود دفاع کنند و دچار مشکلات مالی هم می‌شوند. با دپا هم انگار چنین مشکلاتی داشت.



شهید شجاع داوودی نفر سمت راست

و از دفترش خارج شدم. پادم است طی راه به این موضوع فکر می‌کردم که تا حالا با خیلی از چهره‌ها و مسئولان گفت‌وگو کرده‌ام، اما تواضع سردار یک چیز دیگری است. اینطور نبود که زور بزند خوش اخلاقی یا متواضع نشان بدهد، تواضع و مناعت‌طبع در ذاتش بود. شاید اگر من جای همدانی بودم، حداقل با یک تئس‌ر ساده، خیرنگار جوانی که زود از کوره در رفته بود را متوجه اشتباهش می‌کردم، اما خب من که جای او نبودم؛ او حاج حسین همدانی بود. چند سال بعد خبر شهادتش را همگی شنیدیم. به قول حضرت آقا، او کسی بود که «جوانی پاک و معتد خود را در جبهه‌های شرف و کرامت، در دفاع از میهن اسلامی و نظام جمهوری اسلامی گذرانید و مقطع پایانی عمر با برکت و چهره نورانی خود را در دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام و در مقابله با اشقیای تکفیری و ضد اسلام سپری کرد».

سردار جنوب شهری

با حاج رضا فرزانه در میروان آشنا شدم. چند گروهان از نیروهای کادر لشکر عملیاتی ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) به همراه تعدادی از پیشکسوتان این لشکر به مناسبت سالگرد ربابش حاج احمد متوسلیمان در میروان جمع شده بودند و ما هم به عنوان گروه خبری همراهی‌شان می‌کردیم. آن موقع شهید فرزانه فرمانده لشکر بود. یعنی همان سمتی را داشت که در دوران دفاع مقدس بزرگانی چون احمد و شهید می‌شود.

بعدها برای گفت‌وگو با خانواده شهید، به منزل پدری حاج رضا رفتیم. سمت آذری بود. در یک کوچه قدیمی در جنوب تهران که حاجی کوکدی، نوجوانی و بخشی از جوانی‌اش را در آن گذرانده بود. آنجا بود که فهمیدم حاج رضا فرزانه روحیه خاکی‌اش را از رشد و نمو در چنین محیطی کسب کرده است. او که از نوجوانی کار کرده بود و طعم عرق ریختن و زحمت کشیدن را درک کرده بود.

یادگار پاره

رزمنده جانباز علیرضا شجاع داوودی که شهادتش بهانه نوشتن این مطلب را فراهم کرد، از گروه دستمال سرخ‌ها بود. مدتی که هر کدام از دستمال سرخ‌ها را پیدا می‌کردم تا گفت‌وگویی با آنها انجام بدهم، به شجاع داوودی رسیدم و از او خواستم همراه تعدادی از عکس‌هایش از زمان جنگ به دفتر روزنامه بیاید. آمد یک بغل آلبوم پر از عکس‌های افتخار که



سردار شهید حاج رضا فرزانه در کنار سردار شهید حاج حسین همدانی

متوسلیمان، محمد ابراهیم همت، رضا چرافی و داوود کرمی عهده‌دارش بودند. سیر سفره شام چند دقیقه‌ای با حاج رضا گفت‌وگو کردیم. خاکی و صمیمی بود. صفایی در رفتارش دیده می‌شد که باعث شد همین گفت‌وگو چند دقیقه‌ای تا سال‌ها بعد در ذهنم ماندگار شود. البته فامیلی خاصی ایشان هم دلیل دیگری بود تا نامش در میان نام‌دها نغری که بعد از او با آنها گفت‌وگو کردم، در حافظه‌ام ثبت شود.



آن روز حاج رضا از خاطرات دوران جنگ گفت و اینکه حس خوبی دارد آدم در همان سمتی باشد که روزگاری نه‌چندان دور شهید همت عهده‌دارش بود. گذشت تا اینکه چند سال بعد شنیدم حاج رضا فرزانه در سوریه به شهادت رسیده است. از قرار رفته بود یکی از رزمنده‌های مجروح از نجات بدهد که خودش را هم می‌زند و شهید می‌شود.

وقتی فهمیدم شجاع داوودی در انشای دفاع مقدس یکبار تا استانه شهادت پیش رفته و حتی او را به سردخانه منتقل کرده‌اند، خواستم باز هم در دفتر روزنامه بیاید و گفت‌وگو مفصل‌تری داشته باشیم. باز آمد و این بار خاطره جالبی از مجروحیت شدیدش در منطقه فکه تعریف کرد. اینکه سال ۶۱ گلوله توپ دشمن درست کنارش منفجر می‌شود و ۱۸ روز تمام به کما می‌رود. می‌گفت: «وقتی بیهوش شدم شهید وصالی را دیدم که طبق عادت داشت با سبیلش بازی می‌کرد. جلو آمد و به من گفت شجاع چرا پیش ما نیامدی؟ این حرف را که زد متوجه شدم هنوز زنده هستم. من را به سردخانه ذفول منتقل کرده بودند. وقتی بیکرم را به فرودگاه مهرآباد بردند، به هوش آمدم و فهمیدند که هنوز زنده هستم». حالا چند روزی می‌شود که شجاع داوودی پیش اصغر وصالی و دوستان شهیدش رفته است. او از آدم‌های جنگ بود. یادگاری که هر چه می‌گذرد وجودشان کمیاب و کمیاب‌تر می‌شود. شجاع را در قطعه شهدا دفن کردند. در میان کلی‌خاطره که با شهادت و مرگ هر جانباز رزمندگانی همراه بیکرشان دفن می‌شود. کسی چه می‌داند اگر چند سال دیگر عمری باشد و هنوز در حوزه دفاع مقدس فعالیت داشته باشم، شاید تعداد شهدایی که بخوام یادشان را زنده کنم چندین و چند برابر شده باشند.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر ارتشی شهید ابراهیم قشلاقی

نامش آمد و وارد بهشت شد

زمانی که ابراهیم به شهادت رسید دخترش ۴۰ روزه بود

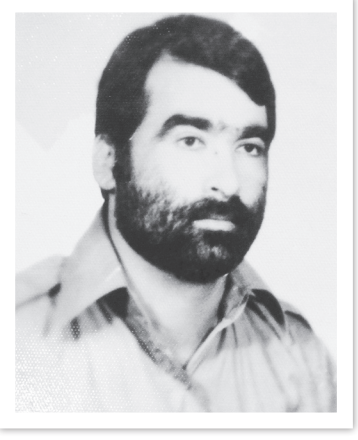
فریده موسوی

شاه روی ارتشش خیلی حساب می‌کرد. شاید فکر می‌کرد می‌تواند جوان‌های ایرانی را در قالب ارتش شاهنشاهی با دین و مذهب شان بیگانه کند. به همین خاطر بود که نماز خواندن به شکل علنی در یادگان ممنوع می‌شد اما ارتشی‌ها از بدنه مردم بودند و با پیوستن به جریان انقلاب باعث زوال حکومت پهلوی شدند. همین ارتشی‌ها بودند که همراه سایر نیروهای نظامی از گیان نظام اسلامی دفاع کردند و در برابر دشمن متجاوز یعنی ایستادند. شهید ابراهیم سلیمانی قشلاقی یکی از رزمندگان ارتشی غیرتمند بود که مبارزات انقلابی‌اش را در لباس ارتش و آن هم در دوران طاغوت آغاز کرد. برای شناخت بیشتر شیوه و منش این ارتشی انقلابی به گفت‌وگو با برادرش محسن سلیمانی قشلاقی پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

شما برادر کوچک‌تر شهید هستید؟
اگر می‌شود خودتان و خانواده‌تان را معرفی کنید.

بله. ابراهیم متولد سال ۳۰ بود. سومین فرزند از خانواده‌ای پر جمعیت که یک خواهر و هفت برادر بودیم. ما االتا اهل اردبیل هستیم. پدرمان در کودکی مرحوم شد و مادرمان سرپرستی ما را برعهده گرفت. ابراهیم خیلی زود به ارتش شاهنشاهی رفت تا بتواند کمک خرج خانواده باشد اما هیچ وقت اصالت مذهبی‌اش را دست نداد. یعنی فعالیت انقلابی می‌کرد آن هم در لباس یک ارتشی؟

بله، خیلی هم فعال بود. اصالتی توانست با این همه حضوری که شهید در جبهه داشت، چه چیزی از محیط آنجا برایتان تعریف می‌کرد؟ شنیده بود از شهادتش بگوید؟
خوب یاد است که یکبار می‌گفت فرماندهی داشتیم که هر کسی شهید می‌شد می‌رفت پیشانی‌اش را می‌بوسید. وقتی خود فرمانده به شهادت رسید، ما رفتیم تا پیشانی خود او را ببوسیم اما دیدیم فرمانده سر ندارد.



فرمانده‌ای داشتیم که هر کسی شهید می‌شد می‌رفت پیشانی‌اش را می‌بوسید. وقتی خود فرمانده به شهادت رسید، ما رفتیم تا پیشانی خود او را ببوسیم اما دیدیم فرمانده سر ندارد

حاکمیت طاغوت را قبول کند. از همان دوران شاه در خط امام بود. البته تحت تأثیر محیط خیلی فرائض دینی را انجام نمی‌داد اما بعد از پیروزی انقلاب تغییر زیادی کرد. نماز و روزه‌اش را با جدیت و تمام و کمال انجام می‌داد. چون ذات خوبی داشت، جذب شخصیت حضرت امام شد و به همین خاطر وقتی انقلاب به پیروزی رسید و جنگ آغاز شد، به رغب اینکه کارش در تهران بود داوطلبانه به خط مقدم می‌رفت و بارها و بارها در جبهه‌ها حاضر یافت.

چند سال بعد از پیروزی انقلاب ازدواج کرد. اما تاهلش تأثیری در جبهه رفتن‌هایش نداشت. غیرت عجیبی داشت و احساس تکلیف می‌کرد. زمانی که برادرش به شهادت رسید دخترش تنها ۴۰ روز داشت.

فرزاتی از وصیتنامه شهید خاطراتی از شهید قشلاقی دارید؟
ابراهیم هوای ما را که برادر کوچک‌ترش بودیم داشت. همیشه وقتی از ما موریت برمی‌گشت، با حقوق خودش برای ما و شلوار و لباس‌های گرانیقیمت می‌خرید. این نگاه حمایتگر را وقتی که بزرگ‌تر هم شدیم حفظ کرده بود. وقتی به جبهه می‌رفت از

جدول

۶	۳	۱			
	۴	۷	۲		
	۹	۶	۵		
	۴	۷			
	۹				
		۸	۶	۷	
	۵	۲			

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌رسه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۱۲۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ک	ر	و	ا	ن	ی	و	ن	ی	ا	ر	و	ا	ن	ی
م	خ	ن	ی	ا	ر	و	ا	ن	ی	و	ا	ن	ی	و
و	ک	ی	ل	ا	ش	م	ا	س	ا	م	ج	ک	ل	م
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴												